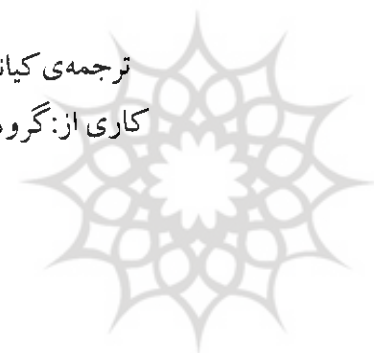


تأملی درباره‌ی کتاب زندگانی محمد صلوات الله علیه

نوشته‌ی کارن آسترانک

ترجمه‌ی کیانوش حشتمی
کاری از: گروه دین پژوهی



ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نقد را انواعی است. یکی از مهم‌ترین انواع نقد، نقد منطقی است. نقد منطقی خود شامل مواردی از قبیل ذیل است:

- ۱) بررسی سازگاری درونی گزاره‌های متن با یکدیگر؛
 - ۲) بررسی سازگاری بیرونی گزاره‌های متن با باورها و مسلمات گوینده؛
 - ۳) سنجش قوت استدلال‌ها و اعتبارسنجی اخبار مندرج در متن.
- غرض از این جستار، نقد منطقی اثر مذکور در عنوان نیست، بلکه هدف بیان نکاتی است فرهنگی و جامعه‌شناختی که در برخورد با این گونه آثار روشن‌گرند،

و با توجه به این نکات است که می‌توان نگاهی جامع به این گونه آثار و کاربرد آنها در سطوح مختلف جامعه و در جوامع گوناگون و افراد متفاوت داشت؛ اما به هر تقدیر آنجا که مغالطاتی آشکار در متن کتاب به چشم خورد، حسب اهمیت آن، ذکر خواهد شد.

کارن آرمسترانگ نویسنده‌ی بیش از ۲۰ کتاب، از جمله تاریخ کوتاه اسلام، نیز هست که در میان تازه‌ترین آنها می‌توان به کتاب تحول بزرگ؛ آغاز سنت‌ها و ادیان ما اشاره کرد. ایشان از جمله افراد فعال در گفتگوی بین ادیان است که در بریتانیا اقامت دارد. برخی دیگر از آثار این نویسنده عبارتند از:

(۱) در جستجوی خدا؛ بنیادگرایی در آیین یهود، مسیحیت و اسلام؛

(۲) در آغاز؛ تفسیری نوین از پیدایش؛

(۳) تاریخ اورشلیم؛ یک شهر، سه دین؛

(۴) از میان معبر باریک؛

(۵) خداشناسی از ابراهیم تا کنون؛

(۶) عارفان انگلیسی قرن چهاردهم.

وی غرض خود از نوشتن کتاب زندگی نامه‌ی محمد ﷺ را، در اکتبر

۲۰۰۱، چنین توصیف می‌کند:

من این زندگی نامه‌ی محمد ﷺ را ۱۰ سال پیش، در اوج درگیری غرب با داستان سلمان رشدی، نوشتم. مدت‌های مدیدی بود که نحوه‌ی برخورد و تعصبات شدیدی که حتی در لیبرال‌ترین کشورها و گروه‌های فکری بر ضد اسلام ابراز می‌شد، فکر مرا مشغول کرده بود. به نظرم می‌رسید که اتفاقات وحشتناک قرن بیستم نیز هنوز نتوانسته از توسعه‌ی نگرش انحرافی و نادرست علیه دینی که حدود یک میلیارد و دویست میلیون نفر از آن پیروی می‌کنند، جلوگیری نماید، و با صدور فتوای معروف آیت‌الله خمینی علیه سلمان رشدی و انتشار دهندگان کتابش، این حملات، بی‌محاباتر، گسترش

یافت. در سال ۱۹۹۰، هنگامی که مشغول نوشتن این کتاب بودم، هیچ یک از مسلمانان در انگلستان دوست نداشت که بشنود حدود یک ماه پس از فتوای ایشان، در یک کنگره اسلامی، با حضور ۴۵ نفر از نمایندگان گروه‌های مختلف اسلامی، ۴۴ نفر حکم ایشان را غیراسلامی دانسته و ایران را در تنهایی مطلق رها کردند. حتی نمی‌خواستند بدانند که شیوخ عربستان و علمای الازهر (معروف‌ترین مدرسه‌ی اسلامی) نیز این حکم را با عقاید اسلامی مخالف دانستند. در این میان، گروه‌های بسیار کمی با مسلمانان انگلستان اظهار همدردی می‌نمودند؛ مسلمانانی که در ضمن نابجا دانستن فرمان قتل سلمان رشدی، شدیداً از [اهانت به پیامبر اعظم ﷺ] ناراحت بودند. سازمان‌های خبری غرب چنان وانمود می‌کردند که گویی تمامی دنیای اسلام تشنه به خون سلمان رشدی است. نویسندگان و متفکران انگلیس نیز از فرصت استفاده نموده، چهره‌هایی غیر واقعی، و گاهی وحشتناک، از اسلام معرفی می‌نمودند. از نظر آنان، اسلام ذاتاً دینی مداراناپذیر و متعصب بوده و حساسیت مسلمانان در مورد سیمای پیامبرشان در کتاب سلمان رشدی نیز امری بی‌مورد و غیر منطقی است. (ص ۹ و ۱۰)

وی در ادامه‌ی بیان اهداف خود از نگارش این کتاب، پس از اینکه امام خمینی رحمته‌الله‌علیه، احیاگر اسلام ناب محمدی ﷺ در قرن بیستم، و یگانه‌ی فقهی، فلسفی و عرفانی عصر حاضر، را تلویحاً اسلام ناشناس و منزوی و علمای الازهر (معروف‌ترین مدرسه‌ی اسلامی) و شیوخ عربستان را اسلام شناس و معیار تشخیص عقاید اسلامی (البته با ارتکاب مغالطه‌ی اخذ ما بالعرض مکان ما بالذات)^۱ معرفی می‌کند. به رئیس جمهور آمریکا و نخست وزیر انگلستان که می‌رسد آنها را بسیار افرادی متعادل و منطقی و الگویی رفتار صحیح القا می‌کند و می‌نویسد:

... با همه‌ی تاریکی حاکم بر مردم غرب، در مورد اسلام، گاهی نیز

جرقه‌هایی از امید و خوش باوری درخشیده است. برای مثال، اظهار نظرهای رئیس جمهور آمریکا و نخست وزیر انگلستان در مورد جدا بودن راه اسلام از افراطیون تروریست، نمونه‌ای از این نظریات می‌باشد. آنها با حضور در مساجد مسلمانان، و بزرگ شمردن اعتقادات و سنت‌های مسلمانان، آنها را مطمئن ساختند که حمله به افغانستان به هیچ وجه حمله به دنیای اسلام نبوده و آنها از صلح‌طلبی دین اسلام کاملاً مطمئن می‌باشند. این اظهار نظرها در حالی صورت گرفت که ۱۰ سال قبل در زمان سلمان رشدی هیچ سیاستمداری حاضر به طرح چنین مسأله‌ای نبود. [و لابد تلویحاً امام خمینی رحمته‌الله و فتوای تاریخی ایشان مانع از حق‌طلبی و آزادی‌خواهی سیاستمداران فرهیخته‌ی آمریکایی و انگلیسی می‌شد.] (ص ۱۰ و ص ۱۱).

در ادامه‌ی بیان اهداف نگارش کتاب، نویسنده، پس از اینکه امام خمینی رحمته‌الله و قرائت ایشان از اسلام را مخالف صلح و مورد مخالفت مسلمانان انگلستان، و تقریباً تمامی علمای عالم اسلام، القاء می‌کند، به بن لادن می‌پردازد و ضمن معرفی او به عنوان پیرو سید قطب، همه را با عنوان «متعصبین خیره سر اسلامی»، تحریف گران زندگی پیامبر به نفع خود القاء می‌نماید.

کارن آرمسترانگ در روزنامه‌ی گاردین به تاریخ ۸ ژوئیه‌ی ۲۰۰۶، مطابق با ۷ تیر ماه ۱۳۸۵، در مقاله‌ای با عنوان «رادیکال‌های اسلامی می‌دانند که بدعت گذار هستند»، ضمن اینکه سعی می‌کند بنیادگرایی را قرائتی افراطی و منحرف از اسلام جلوه دهد، اسلام سیاسی را نیز مساوی با خشونت مذهبی معرفی می‌کند و امام خمینی رحمته‌الله را، در بنیان نهادن اسلام سیاسی، بدعت گذار می‌داند و درباره‌ی ایشان می‌نویسد:

آیت‌الله خمینی، با بیان اینکه یک روحانی باید در رأس حکومت باشد، قرن‌ها اصول‌گرایی شیعه را که دین را به عنوان امری مقدس از سیاست جدا می‌ساخت، نادیده گرفت.^۲

کارن آرمسترانگ علاوه بر اینکه در تبیینی مغالطی^۲ دچار دست کم سه نوع مغالطه‌ی «نقل قول ناقص»^۴، «تفسیر نادرست»^۵ و «تحریف»^۶ شده است، دچار مغالطه‌ی عدم سابقه از اقسام مغالطات مقام استدلال ناشی از یک پیش فرض نادرست نیز گردیده است.^۷

کارن آرمسترانگ از این نکته غافل است که تعصب غرب و برتری طلبی و عدم توجه و نادیده انگاری و تحقیر مسلمانان توسط غربی‌ها ریشه در پیشرفت تکنولوژیک غرب و عقب ماندگی جهان اسلام دارد. غربی‌ها، همیشه به دلیل برتری علمی، صنعتی و اقتصادی خود و نیازمندی و وابستگی اکثر جهان اسلام به آنها، همیشه از بالا به مسلمانان و جهان اسلام نگاه می‌کنند و این روحیه برتری بینی ایشان را تشدید می‌کند. همین نکته است که غربی‌ها را در مواجهه با پیشرفت‌های تکنولوژیک اخیر ایران در خصوص دانش و صنعت هسته‌ای، تا این حد دچار ناراحتی کرده است، وگر نه اکنون که بارها و بارها دولتمردان ایرانی در انواع و اقسام کنوانسیون‌ها و توافقنامه‌های رسمی و بین‌المللی تصریح کرده‌اند که فقط و فقط به دنبال دانش و صنعت صلح‌آمیز هستند و تمام فعالیت‌های دانشمندان ایرانی را نیز زیر ذره‌بین آنها قرار داده‌اند، این همه ناراحتی و هیاهو نشانه‌ی چیست؟ آیا غیر از این است که احساس می‌کنند بدین ترتیب در گوشه‌ای از جهان اسلام، دیگر برتری طلبی‌های آنها جایی نخواهد داشت؟

این نکته، یعنی حس برتر بینی غربی‌ها، به دلیل پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک، در سخنان خود آرمسترانگ هم مورد تأیید تلویحی قرار گرفته است. او نظریه‌ی محقق کانادایی، ویلفرد کانتول اسمیت را همیشه مایه‌ی الهام خود می‌داند و همین شخص در ۱۹۵۶ نوشته است:

غرب و دنیای اسلام نمی‌بایستی به سادگی از وقایع قرن بیستم بگذرند؛ مسلمانان بایستی قبول نمایند که پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک غرب

واقعیتی است غیر قابل انکار که در نتیجه‌ی تلاش و کوشش آنان به دست آمده است (ص ۱۴).

فصل اول کتاب آرمسترانگ، تحت عنوان «محمد، دشمن»، که بالغ بر ۳۰ صفحه است، تحت عنوان توصیف تصور مسیحیان غرب در قرون وسطی تا به امروز از شخصیت پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سر تاسر توصیف توهین‌های به ایشان، اهانت به اسلام و قرآن و مسلمانان است که از ذکر نمونه‌های آن معذوریم.

در فصل دوم، با عنوان «محمد، انسان الهی»، خطاهای توصیفی و تبیینی به وفور یافت می‌شود که برخی در پانوشت ترجمه‌ی آن مورد توجه قرار گرفته است. برخی از این خطاها که مورد توجه مترجم بوده‌اند عبارتند از:

۱) اینکه پیامبر ایامی را به خلوت معنوی در غار حرامی پرداختند در شبه جزیره عربستان رایج بوده است. (ص ۵۳)

۲) بعثت پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شب هفدهم ماه رمضان سال ۶۱۰ میلادی بوده است. (ص ۵۴)

۳) قرآن یک جا و یکباره از آسمان بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل نگردید، در حالی که تورات بنا به روایات انجیل، به یکباره بر موسی عَلَيْهِ السَّلَام در کوه طور نازل گردید. (ص ۵۸)

۴) ما در مورد خندیدن مسیح عَلَيْهِ السَّلَام هیچ نشنیده‌ایم، در حالی که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دائماً با خانواده و همراهان نزدیک خود در حال مزاح و خندیدن بود. (ص ۶۳)

۵) اسرائیلی‌های اولیه بر این باور بودند که یهوه را جداگانه و به تنهایی پرستش نمایند، ولی منکر وجود خدایان دیگر هم نبودند. حتی موسی عَلَيْهِ السَّلَام هم احتمالاً بر یکتاپرستی خاصی پافشاری ننموده است. (ص ۶۳)

۶) جای تعجب نیست که یهودیان پس از هفتصد سال و پس از تبعید شدن به بابل یکتاپرستی را پذیرفتند. یکتاپرستی نیز مانند تمام ادیان طول تاریخ بشر زاییده‌ی تمدن بشری است. (ص ۶۴)

۱۷) پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد یهودیت و مسیحیت دانش بسیار کمی داشت.
(ص ۶۵)

ذهن یک مسلمان ایرانی، به ویژه شیعه، نسبت به وجود نازنین پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، براساس حقایق قدسی، چنان با قداست و معنویت عجیب است که هیچ تصویری نسبت به آنچه در غرب در خصوص ایشان در قالب‌های مختلف، چه مثبت (که اغلب نهایتاً همچون یک مصلح اجتماعی زندگی پیامبر را تحلیل می‌کنند) و چه منفی، نشر می‌یابد، نمی‌تواند داشته باشد. این مسأله در مورد کتب ضاله‌ای از قبیل کتاب منحوس آیات شیطانی یا مجادلات و مناظراتی که در قالب پرسش و پاسخ‌های موهن مطرح می‌شود (برای نمونه شخصی شریر سعی می‌نماید تعدد زوجات رسول مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را کالبد شکافی به اصلاح روان شناختی نماید و هر آنچه لایق امثال خود اوست، به یگانه‌ی عالم خلقت و فخر آفرینش نسبت دهد)، بسیار شدت می‌یابد.

برخی از آثاری که در غرب درباره‌ی پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشر یافته است، بخشی از حجم خود را به طرح دیدگاه‌های فوق اختصاص داده‌اند. اگر چه برخی به آراء مذکور به دیدی انتقاد نگریسته‌اند، اما ناگزیر بسیاری از مطالب آنها را بازگو نموده‌اند، و از این حیث در فضای غرب که شبهات فوق و بسیاری تهمت‌های ناروای دیگر نسبت به اسلام و شخصیت قدسی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در سطحی وسیع و رو به تزاید، مطرح است، نقد این دیدگاه‌ها ولو مستلزم بازخوانی شبهات و تهمت‌ها باشد هیچ اشکالی ندارد، بلکه ضروری نیز هست، اما در فضای شیعی ایران که آحاد آن حتی تاب تصور آن مطالب را ندارند، نه تنها هیچ ضرورتی ندارد و مطلوب نیست، بلکه فی الواقع مصداق دقیق القای شبهه است. کتاب آرمسترانگ فصل ششم خود را تحت عنوان آیه‌های شیطانی به مباحثی از قبیل آنچه گفتیم اختصاص داده است و اگر چه در خود غرب کارآمد و مطلوب است، اما از این حیث در سرزمین ولایت شیعی مطلوبیت ندارد.

لازم به ذکر است که بحث در آکادمی های علمی و نزد اهل فن و خبرگان این زمینه، حد و مرز فوق را ندارد، بلکه بحث بر سر انتشار عمومی چنین آثاری است. به یکی از تصاویری که آرمسترانگ از شخصیت بی بدیل پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، که جبرئیل امین در پای مقام الهی او پر می ریزد و متواضعانه سر فرود می آورد، ترسیم می کند و در ضمن آن، اسلام عزیز و عمیق را که بزرگانی همچون خمینی کبیر رحمه الله خاشعانه در فهم ظرائف بطون متعدد آن اظهار عجز می نمایند، در یک خط تفسیر می نماید:

لغت اسلام که به معنای تسلیم بودن در برابر خداوند است از ریشه ی «سلام» به معنای صلح گرفته شده است و روش عملی محمد صلی الله علیه و آله در پیشبرد اهداف، بیشتر به روش صلح طلبانه ی گاندی شباهت دارد (ص ۱۳).

کیانوش حشمتی مترجم محترم کتاب در مقدمه ی خویش عنوان نموده اند: در زمان انتشار کتاب آیات شیطانی، با وجود عکس العمل های شدید و به موقع مسلمانان در تقبیح مضمون آن این نکته مرا به شدت می آزرده که چگونه اندیشمندان و محققان مسلمان نخواستند یا نتوانسته اند کتابی به زبان انگلیسی و از واقعیات زندگانی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله منتشر ساخته و بدان وسیله ذهن توده ی مردم غرب را نسبت به اهداف و تلاش های محمد صلی الله علیه و آله در براندازی ظلم و جور و خشونت از میان اعراب و ایجاد وحدت و امنیت و صلح در شبه جزیره ی عربستان و نهایتاً نوع بشر، روشن سازند. (مقدمه مترجم)

در ادامه، ایشان اظهار نموده اند: پس از رؤیت کتاب «دریافتیم که ندای رحمان به دست غیر مسلمانی تحقق آنچه را که در ذهن من می گذشت برنامه ریزی نموده و پس از ۱۱ سپتامبر در ردیف پرفروش ترین کتاب های سال آمریکا و اروپا در آورده است.» (همان)

سخن فوق پذیرفتنی است، زیرا واقعاً در فضایی که در مغرب زمین از قرن

۱۲ میلادی، که گفت و گوی جهان مسیحیت به طور رسمی با جهان اسلام آغاز شد، عنوان رساله‌ی پطرس راهب، که آغازگر این گفت و گو است، عبارت بود از: «خلاصه‌ای از کفریات فرقه‌ی شریر سراکن‌ها» (ساراکن عنوانی است که صلیبیون به سربازان مسلمان داده بودند) و نیز در فضایی که آخرین گفت و گوی رسمی پاپ بندیکت شانزدهم حاوی این عبارت است که:

فقط یک چیز به من نشان دهید که محمد ﷺ آورده باشد؛ غیر از شرارت و رفتار غیرانسانی و دستور گسترش دین خود با شمشیر (آرمسترانگ، ۲۰۰۶).

آثاری همچون آنچه آرمسترانگ به نگارش درآورده است، بسی مغنم است. اما مترجم محترم هیچ دلیلی برای ترجمه‌ی کتاب به زبان فارسی و ضرورت آن اظهار نمی‌نماید و در واقع بعد از سخنان فوق منطقی این است که فقط اظهار خشنودی کرد که در غرب تحقیقاتی درباره‌ی پیامبر اعظم ﷺ صورت می‌پذیرد. و منطقی‌تر این است که در ادامه، تصمیم گرفت در همان ادبیات انگلیسی نقدی بر کتاب مذکور نوشته و منتشر گردد و بدین ترتیب اطلاعات کامل و درست و به دور از هرگونه القای شبهه در اختیار علاقه‌مندان آن دیار قرار گیرد.

وانگهی کتب دیگری نیز در غرب در زمینه‌ی زندگی پیامبر اعظم ﷺ و بررسی ابعاد وجود پربرکت ایشان نگاشته شده و می‌شود. از جمله جدیدترین آثاری که در این زمینه به رشته‌ی تحریر درآمده است کتابی است با عنوان «به دنبال رد پای پیامبر ﷺ؛ درس‌هایی از زندگی محمد ﷺ» نوشته‌ی طارق رمضان، استاد مطالعات اسلامی دانشگاه آکسفورد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱) مغالطه اخذ ما بالعرض مکان ما بالذات این است که کسی چیزی که بالذات در یک گزاره مد نظر است و با وجود آن صدق گزاره تضمین می‌شود، حذف کرده و به جای آن چیزی مرتبط با جزء محذوف گزاره، که گزاره با وجود آن معلوم نیست صادق باشد، جایگزین نماید. آرمسترانگ با به کار بردن عبارت «عقاید اسلامی» به جای «عقاید و آراء وهابیون» یا فرقه‌ای دیگر یا شخصی خاص، دچار این مغالطه شده است.
- ۲) برای نقد مقاله‌ی گاردین مراجعه شود به مقاله‌ای از روح ا... حسینیان به آدرس اینترنتی ذیل:

<http://sharifnews.com/?21058>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی